

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشت تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم وير زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عارف گذرگاه
انجمن فرهنگ افغانستان
لیموژ – فرانسه

جريدة عروة الوثقى

اثر

سيد جمال الدين افغان

ترجمه : عبدالله سمندر غورياني

(بخش سوم)

«حریت افکار سيد جمال الدين افغان و طبیعت نجیب و درست وي در موقع صحبت مرا باین اعتقاد واداشت که من در پیش خودم يکي از آشنایان قدیم خویشتم مثلاً ابن سینا، یا ابن رشد را بار دیگر زنده شده مي بینم، یا يکي از آن آزاد مردان بزرگ را که در دنیا نماینده روح انسانیت بوده اند، مشاهده مي کنم....»

"ارنست رونان" نویسنده فرانسوي معاصر سيد

گذشته و حال ملت و علاج دردهای آن

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (٢٢ / الاحزاب / ٣٣)

“سنت نهاده است خدا سنتي در آنان که گذشتند پیش ازین و هرگز نیابي مر سنت خدا را تبدیل.“
آیا شنیده اي که ملتي از ملت ها که قدر چنداني نداشت، همینکه ظلمت عدم از چهره آن بکنار زده شد، هر منطقه آن بصورت جهاني خوش نظم، بابنیاں هاي استوار و پایه هاي محکم بوجود آمد. و گرداگرد آن را هاله ای از قدرت و حصاري از مناعت و بزرگواري احاطه کرد و تندباد حوادث در میدان هاي آن، رام گشته و بدست کارمندان آن گره ها گشوده گردید و نخل هاي کرامت در آن بروزمند شده، ریشه دوانید و تحکیم یافت. و هیبت آن تا دور و نزدیک پهن گشت است و سلطه آن نفوذ کرده و سخن وي بکرسی نشست و قدرت آن تکامل یافت و آداب و عادات و اخلاق آن برگزیده ها و معاصرانش برتری یافته است. تا آن حد که مشاعر دیگر ملت ها چنین احساس کرد که خوشبختي جز در اطاعت از روش و پیروي از شریعت بدست نمی آید.

و با تعداد اندک و مساحت بزرگ، خود همانند روح مدبر جهان بوده است و جهان هم بصورت تن فعال وي درآمده است.

و پس ازین است که باز بنای آن فرو میریزد، و نظم آن از هم میپاشد، خواسته ها پراکنده و نیروها مضمحل میگردند و جمعیت ها پریشان و پیوند ها گسسته و رشته های مروت گسیخته و علایق همکاری قطع میگردند. و عزم و تصمیم افراد صرف آن میگردد که خود را حفظ کنند و هر کسی به محیط خود و در محدوده بدن خویش میچرخد و در هیچ منظره آن پرتوي از پاسداري به حقوق عام و خاص دیده نمیشود. و از نظر او کاملاً پوشیده نمانده که ضروریات زندگی، جز بهمدستی مردمی که پیوند ملیت را با وي درست میکنند فراهم نمیگردند. و او بیشتر محتاج آنست که بجای تقویت نیروي خویش، پشتوانه آنان باشد و در عوض تهیه روزي خود، خیر آنانرا فراهم آورد. او باین غفلت در خواب عمیقی فرو رفته. هر چندیکه از نظر یک ناظر بیدار بنماید، او دیگر پژمرده است. اگرچه که از دید یک آدم خوندگر شگوفا است.

نامیدی، امیدهای این دهشت زدگان را برباد داده و درآنان یک نوع قناعت زشتی بوجود آورده که به هر حال راضی هستند. و اگر پرتوي از حقیقت در خاطر یکی از آنان بگذرد، و یا یک انگیزه دروني او را وادار باین بسازد که در راه شرف ملت و اعاده حیثیت و مجد آن بکوشد، هوس و هذیانی تلقی میگردد که آنرا ناشی از ضعف مزاج و نقص بدني وي میدانند. و گمان میبرد که اگر ندای وجدان را پاسخ بدهد، وبال بوي راجع میگردد و به تهلکه می افتد. و بزودي اسباب زوال نعمت و تیره روزي وي فرا میرسد. همانست که خود را با بندهایی از ترس و زنجیرهایی از یاس میپیچاند. دست های وي از کار و پاهای وي از رفتار میماند و در آنچه بخیر و صلاح وي راجع میگردد، خود را بینهایت درجه ناتوان احساس میکند. دید وي از ادراک کارنامه های گذشتگان ناتوان است و استعداد وي خشکیده، که نمی فهمد پدران وي چه کرده اند؟ و او را چگونه به جانشینی خویش در صلاحیت ها و میراث هایی که به آیندگان گذاشته اند، انتخاب نموده اند. بیماری این ملت به مرحله ایست که نزدیک بهلاکت رسیده و در بستر مرگ همچون صیدی برای غارت گران و لقمه ای برای مردم صاحبان طمع است.

بلی! بسیاری از ملت ها را دیده ام که، نبوده و باز بوجود آمده اند. و عروج کرده و انحطاط یافته و نیرومند بوده، و ناتوان گشته. مگر هر درد را دوايي نیست؟ چرا نه! تأسف است که درد چه دشوار و دوا چه اندازه کمیاب و با کسانی که راه علاج را میدانند، چقدر به شماره اندک اند. مگر چگونه توحید و انسجام آراء پس از پراکندگی آن ممکن است و پراکندگی هم بخاطري بوجود آمده که هر کسی بخویشتن مصروف گشته. استغفرالله اگر مصروفیتی میبود که شخص به آن مشغول میشد و منهدم میگردید، هرگز برادر خود را که نزدیکترین پیوند را باوي داشت، از یاد نمیرد. او در حقیقت به مشکلات غیر از خود مصروف شده و تصور میکرد که مشکل خود وي است. بلی اغلب هرکس بهمان چیزی ملقت میشود که در نهاد یک موجود زنده است که بقای حیات خود را بواسطه مواد غذایی جست و جو میکند و نمیداند که بچه روش آنرا حاصل و باز بچه طریقی آنرا حفاظت مینماید.

چگونه میتوان همت هایی را که مرده اند، بسوي مدارج عالی آن احیاء نمود؟ مردنی که نتیجه یک سکوت طولانی است. این مگر ساده است که گمراهی را براه راست هدایت کنیم؟ و او خود معتقد باشد که رستگاری وي در روشنی غیر از آنست. خاصه اینکه مقصد نیز در گذشته ها باشد و او هم در هر قدم فکر کند که به هدف رسیده است.

چگونه ممکن است کسی را که در خواب عمیقی فرو رفته و با احلام خود سرخوش است و سامعه گران و حاسه تخدیر شده ای دارد، تنبیه کرد؟

آیا فریادی هست که دلهاي افراد پراکنده این ملت بزرگ را که آفاق آن دور از هم و اطراف آن جدا از یکدیگر است با عادات و طبایع مختلف جمع کرد؟

مگر چیزی هست که خواست های پراکنده را گرد بیاورد و آرای مختلف را توحید بخشد؟ مخصوصاً پس از اینکه جهل غلبه کرده و تیرگی چهره شده و مردم هم هر آنچه را که نزدیک است دور و هر سهل را مشکل تلقی میکنند. سوگند که این کار مشکلي است که در علاج آن طبیب ماهر در میماند و حکیم حاذق بحیرت میرود.

آیا تعیین دوا، جز پس از آگاهی از اصل درد و اسباب اولی آن با عوارضی که پیش آمده، امکان دارد؟ و قتیکه بیماری در ملتی بوجود آید، علم به علل و اسباب آن، تنها پس از آشنایی با عمر آن ملت و تنوع احوال و تغییراتی که در اطوار آن بوجود آمده ممکن است. آیا این امکان هست که کدام یک طبیبی که شخص به خصوصي را علاج میکند تا پیش از آشنایی به آنچه که مریض قبل از همان تاریخ دیده، بمنظور شناخت مرض، نوع علاج را تعیین نماید؟

مکروب های بیشتر از امراض که در مرحله معینی از سنین عمر تولد می یابد و جز در مرحله دیگری ظاهر نمیگردند، بواسطه ایست که قوه طبیعت بر قوه مرض غالب است و تاثیر آن ظاهر نمیشود. برای یک طبیب حاذق تشخیص درد کسی که سالهای عمر آن محدود و عوارض زندگی وي منحصر بماند، دشوار است. چه رسد به کسی که میخواهد ملتی را نداوي نماید که عمر طولانی و شمار بسیار دارد. از همین واسطه در طول نسل ها وجود پاره ای از مردم تجدید بنای ملت و احیاء مجدد شرف آنرا مینماید، نادر است. و اما مردمی که آنانرا تقلید مینمایند بسیار است. همان طوریکه تداوي یک طبیب ناقابل جز بر اثر شانس و تصادف، در دیگر حالات بیماری را دو چندان میکند که بیشتر اوقات بهلاکت شخص منجر میگردد، درست بوضع کسانی میماند که به تعدیل اخلاق ملت ها

میپردازند، بی آنکه آگاهی در مورد آن داشته باشند. و با موجب بیماری و طرق آن و یا انواع بیماری ها را بدانند و عاداتی را که به همراه دارد و با مذاهب و اعتقاداتی را که در افراد بوجود می آید و حوادثی که بدنبال آنست و تفاوت هائی را که در هر منطقه است، و یا منزلت روزهای نخستین و وضع رقت بار امروز را با نوسانات میان حدود مرحله آن.

کسیکه اصلاح را ادعا مینماید، اگر بواسطه غموض و یا ابهام در موضوعاتی که ذکر شد، اشتباه کند، دوا به درد و هستی به نیستی عوض میشود.

کسی که بهره ای از کمال انسانی داشته باشد، و محل الهام الهی در دل وی تیره نشده باشد، تا وقتی که کوچکترین قصوری را در نظر و عمل نسبت به انجام این وظیفه در خود سراغ دارد، جرأت نمیکند که به تربیت ملت ها و اصلاح مفاسد آنان اقدام نماید.

بلی این نوع کار از کسانی ساخته است که دوستدار دبدبه های بیهوده اند. و یا مردمی هستند که میخواهند در محیط وظایفی زندگی کنند که نسبت به حقوق آن هیچ کاره اند.

هستند درین روزها مردمی که گمان میبرند، بیماری ملت ها بواسطه نشر جراید، علاج میگردد. و ضامن بیداری ملت ها و تنویر افکار و تربیت اخلاقی آنهاست. و چگونه میشود این پندار را تصدیق کرد؟ ما اگر فرض بگیریم که نویسندگان جراید در چیزیکه مینویسند، صادق نیستند، جز در مورد پیروزی ملت ها، که درین مورد مبراء از غرضند. همینکه غفلت سرتاسری و دهشت به اندیشه ها مستولی میگردد، و خوانندگان تقلیل بیابند و باز نویسندگان خواننده نیابند و اگر خواننده هم باشد و فهمیده نباشد و یا فهمیده باشد و بواسطه تنگ نظری و یا تمایل خاصی، چیزی را که میفهمد به غیر از آنچه که مطلوب است حمل نماید، درین حالت جز تاثیر سوء، نتیجه دیگری نمیدهد، و به غذایی میمانده که موافق به طبیعت نیست و ناخوشی را چندین بار اضافه میکند. وقتی که همت مردم به منتها درجه پایین آمده باشد، چه کسی میتواند فایده جراید را به آن ها بفهماند، تا به آگاهی از آنها رغبت ایجاد شود؟ وقت هم کوتاه و سیل حوادث نیز در جریان است و اینست اصل دشواری و اشکال.

مردم دیگری گمان بردند، یک ملت که در اکناف وسیعی از زمین بسر میبرد و افکار پراگنده دارد و حاکمیت را در انتساب به کسی میجوید که در مشرب و نژاد، باوی متفاوت است و حتی از کسی که پیرو حاکمیت اوست و تابع فرمان او. و بزندگی ساده میسازد و تا درجه زیادی انحطاط کرده، با آنها علاج آن ازین امراض کشنده، افتتاح فوری مدارس عمومی بروش اروپا در هر منطقه ای از مناطق آنست که تا در یک مدت کوتاهی معارف در میان همه افراد گسترش یابد و باز همینکه معارف تعمیم یافت، اخلاق و افکار متحد و قدرت متمرکز میگردد. چقدر این پندار بعید مینماید زیرا این کار بزرگ بواسطه قوه قاهره امکان پذیر است که ملت را به قبول آنچه که مدت ها آنرا بد میدید، وادارد؛ تا مگر لذت آنرا دریابد و ثمره آنرا بگیرد. و باز میل راستین وی جانشین قدرتی گردد که انجام آنچه را که به خیر وی بوده، به عهده داشته است.

برای این کار ثروت های فراوان لازم است، تا مصارف این مدارس را که زیاده است تکافو نماید. و چون روی سخن ما با مسئله ناتوانیها و علاج آن است. آیا به همراه این ضعف سلطه قوه قاهره و ثروت فراوان موجود شده میتواند؟ و باز اگر یک ملت این هر دو را داشت، ناتوان بحساب نمیآید؟

ممکن مسئله تدریج و مداومت و پشتکار را پیش بکشند که ما با چنین امکانی موافق هستیم مگر طمع و آز قویاً مجالی برای آنان باقی نمیگذارد که نسیم پیروزی مشام ایشانرا تازه کند. درینحال آیا فرصتی برای پیروزی این وسایل غیر فعال وجود دارد؟ اگر مسئله ایمن بودن از زمانه را هم فرض بگیریم و ملت هم یک مدت کافی از زمان پیشرو داشته باشد، که آن علوم را در برخی از افراد گسترش و آنرا مرحله بمرحله توسعه بدهد، مگر آیا این قضاوت درست که این دانش تدریجی برای ملت فایده اساسی داشته باشد و دانشی را که بعضی از افراد می آموزند و کمال مطلوب را حاصل میکنند، آیا امکان آن است که سایر افراد ملت را نیز رهنمونی کنند؟

این عجیب است و چگونه نباشد؟ ملت با علومی که از وی بیگانه است فاصله دارد.

و اینکه چگونه شجره این علوم ریشه کرده و برومند شده و استوار گشته و ثمر داده است و با کدام آب سیرآب گردیده، و از کدام مواد تغذیه کرده است.

و هم به هدفی که در آغاز پیدایش این علوم مطلوب بوده آشنایی ندارد و نه هم نتایجی را که برآن مترتب میگردد، تجربه کرده است. و اگر گوشه ای از آنرا هم بداند، ظاهر گفته را میداند، نه حقیقت آنرا. آیا با اینهم، این پندار صائب است که برخورد بعضی از افراد به این علوم و آماده ساختن اذهان ایشان که انباشته با دیگر چیزهاست، افکار آنانرا مستقیم و اخلاق شانرا تعدیل و آنانرا در افاده بدیگران و براههای خیر هدایت مینماید؟

این نزدیکی به حقیقت است کسانیکه این علوم را با خود دارند و در ملتی که چنین وضعی است که اوهم رایج را در آنان منعکس میکند و آنچه که از آوان کودکی در اندیشه آنان رسوخ کرده و با احترام به ملتی که علم را از آنان فراگرفته اند، دارند. در میان ملت خود بمثابه مخلوط نا همگونی اند که در طبیعت آن جز فساد چیزی نیست.

این نوجوانان را از علومی که در دلهایشان ریشه ندارد، حاصلی نیست. هر چند که در خدمت وطن صادق هم باشند. بلکه آنچه را که مناسب حال ایشان است نتیجه میدهد؛ و هر چه را آنطوری که شنیده اند، تعلیم میدهند. و تناسب آنرا با آئین های ملت خویش و طبایع آن با عاداتیکه کسب کرده رعایت نمیکند. بنأ آنرا بجای آن بکار نمیبرند و باز

بواسطه که از اصل دور اند، و از گذشته آن به حال مصروف. و باز از آینده آن غافل اند. آنچه را که هم آموخته اند آنرا کمال مطلوب برای هرکس و مایه زندگی برای هر ذیروح میدانند. بناءً از یک آدم کوچک چیزی را انتظار دارند که باید از یک شخصیت بزرگ انتظار آنرا برد. و برعکس آن نیز صدق میکند.

و جز به آنچه که آموخته اند، نظری ندارند، و نه استعداد کسانی را که بوی عرضه میکنند، در نظر میگیرند که آیا طبایع شانرا خوش می آید و یا اینکه تکالیف آنانرا چندین مرتبه افزون تر میکند. و این بخاطر آنست که صاحبان این علوم نه، بلکه ناقل و حامل آند. این راستکاران بجز کسیکه مورد عنایت خداوندی است به مادر مهربانی مینانند که غذایی او را خوش می آید و از آن به طفل خود که شیرخوار است، میدهد، تا در لذت با وی سهیم گردد. در حالیکه سن وی سن شیرخوارگی است و چیزی را غیر از آن نمیپذیرد. همانست که مرض بسراغ وی می آید و تلف میگردد. وضع آنان را در برابر ملت بمثابة دستگاہیست که همه چیز را تحلیل میبرد. آنان جمعیت را پریشان میسازند و آنچه را که سرانجام التیام یافته بود، نابود میکنند. اگر پاره ای از علائق و روابط هم از فساد و تباهی در امان مانده باشد، این آدم های مغرور آنرا معشوش میکنند و از یاد مردم میبرند. و باز بجز از نیت خیر و اخلاصی که در کار است، هدفی ندارند.

اینان در آغاز منفذهایی را میگشایند و باز به پهنای دروازه های آنرا باز میگذارند و ساحل ها و کناره ها را تا حدود میدان ها گسترش میدهند. برای اینکه بیگانگان بنام مردم خیرخواه و به عنوان مصلحین، مداخله کنند و ملت را بباد فنا دهند. که این سرنوشت شومیست. مصریها و ترکان عثمانی، تعدادی از مدارس را به شکل نو تأسیس نمودند و گروه هایی را به کشورهای غربی اعزام کردند تا علوم و معارف و صنایع و آداب آنجا و آنچه را که تمدن مینامند، با خود بیاورند. که این در حقیقت تمدن همان سرزمین هایبست که در آنجاها مطابق بنام طبیعی و سیر اجتماع انسانی رشد کرده است.

مگر مصریها و عثمانیها از آنچه که کرده اند ومدت زمانی زیادی از آن هم میگذرد، فایده گرفته اند؟ آیا حال و احوال شان پیشتر از تمسک بنظام نو، حالا بهترشده است؟ و خود را از چنگ فقر و فاقه نجات داده اند؟ و آیا تهلکه که بیگانگان آنان را بواسطه تصرفات سوء خود، به آن دچار ساخته بودند، خلاصی یافته اند؟ و سدها استوار گشته و مرزها محکم شده؟ و آیا به درجه ای از حیثیت رسیده اند که تجاوز دشمنان را از خود دفع کنند؟ و باز آیا بصیرت در عواقب کارها و تصرف در اندیشه ها را دارند که میل غارتگران، از آنان انصراف نماید؟ و مگر در میان آنان دلهایی آکنده از روحیه حیات ملی هست که مصلحت وطن را نسبت به هر مصلحتی هم که باشد ترجیح بدهد؟ و آنرا جدي مطالبه نماید؟ هرچندی که زندگی خود وی نیز بمخاطره افتد؟ و باز اگر هلاک گردد. آنطوری که در دیگر ملت های همانند دیده شده، آیا کسی دیگر هست که جای او را بگیرد؟ آری در میان آنان افرادی وجود دارد که به الفاظ آزادی و وطن خواهی و جنسیت و کلمات مشابه آنها، دهان پر میکنند و آنرا در عبارات کوتاه و بی سرو ته که نه آغاز و نه هم هدف آنرا میدانند، بکار میبرند و باز خود را بنام زعمای آزادی و یا بکدام لقب دیگری که خود میخواهند، یاد میکنند. و در همین حد هم می ایستند.

عده ای هم میکوشند در حدود آنچه که علم به آن رسیده عمل کنند. پس شکل خانه ها و عمارات را تبدیل میکنند و طرز خوراک و پوشاک و فرش و سایر اثاثیه را تغییر میدهند، و در تطبیق آخرین مودیکه در ممالک بیگانه مرسوم است، با هم رقابت میکنند. و آنرا از جمله مفاخر خود میشمарند. و با این ترتیب دارایی خود را در جایی غیر از کشورهای خود به استهلاک میرسانند و بجای آن سامان زینتی را که زرق و برق ظاهری دارد و نتیجه آن هم هیچ است تحویل میگیرند. و صنایع ملی را تباه و کارگران اهل حرفه را هلاک میسازند. زیرا که آن کارگران نمیتوانند به انجام خواسته های علم جدید که احتیاجات نو و کمالات تازه را ایجاب میکند، بپردازند. بخاطریکه صنایع آنها به شکل نو تحول نیافته و بازوهای آنان به کار صنعت جدید عادت نکرشته، و ثروت ایشان هم قدرت جلب ماشین وآلات را از کشورهای دور ندارد. و این کسر شأن ملت است که چهره آنرا مسخ میکند. آنهم بواسطه آنست که این علوم در میان آنان بروش غیر طبیعی پیدا شده و پیش از وقت بسراغ آنان آمده است. تجارب بما می آموزد و حوادث گذشته گواہست که، بعضی افراد یک ملت همینکه روش و اطوار دیگران را تقلید کردند، در داخل همان ملت درجه و منفذی برای نفوذ دشمنان باز کرده و محل وسوسه ها و مخزن دسیسه ها شده اند. دلهای آنان انباشته از احترام به کسانی است که از آنها تقلید مینمایند. و مردمی را که به رنگ آنان در نیامده اند تحقیر میکنند. اینان مایه بدبختی ملت خود اند که آنرا ذلیل میسازند، و کار مردم خود را تحقیر و همه اعمال آنان را توهین میکنند. هر چندی که اعمال شایسته ای هم باشد. اگر میان بعضی از افراد ملت بقایایی از خصایل و یا تمایلی به همت عالی بوجود آید، در کمین هستند و تلاش میکنند، تاثیر آن شهامت محو شود و از شدت غیرت فرو نشینند.

این مقلدان، پیش آهنگ سپاه زورمندان، و مردم غارت پیشه اند که، راه را برای آنان هموار میسازند و دروازه ها را به روی شان میگشایند. و بعداً قدم هایشان را مستحکم و باز سلطه آنانرا استوار میکنند. به لحاظی که برای هیچ کسی جز از خود، فضیلتی قایل نیستند و تصور نمیکنند که قدرت دیگری برتر از قدرت آنان باشد. من از ملامتی کسی نمیتورسم که بگویم اگر در کشور افغان تعداد کمی ازین پیش آهنگان موجود میبود، باعث میشد که وقتی انگلیسها بخشی از اراضی شان را تصرف کرده بودند، تا به ابد آنرا ترک نکنند. زیرا نتیجه علم از نظر این مردم جز تحکیم روش ها و اعتماد به نیروی باداران و استقبال از پیشرفت فنون آنان چیز دیگری نیست. این گروه برای ترضیه

خاطر و تسکین قلوب مردم میکوشند تا خشم و دهشتی را زایل بسازند که مردم به کمک آن از حقوق خود حمایت و استقلال خویش را حفظ میکردند. ازینرو استعمار وقتی به سرزمین ملتی قدم میگذارد، این تعلیم یافتگان به استعمارگران رو میکنند. و پس از مرثه به قدوم ایشان، خود را به خدمتگزاری عرضه میکنند، تا که صاحب اسرار و مورد اعتماد آنان میگردند. و باز تسلط بیگانگان را در کشور، برای خود و آیندگان خویش فرخنده تلقی میکنند.

پس چاره چیست و علاج کدام است؟ جراید فایده آن دیررس و تأثیر آن در صورتیکه وجدان های سالمی نیز موجود باشد، اندک است. و علوم جدید هم بواسطه سوء استعمال آن طور نیست که نتایج و علایم آنرا نیز دیدیم. و وقت هم تنگ و قضیه نیز مهم است. کدام صداها مردمی را که در بستر غفلت آرمیده اند، بیدار میکنند و باز تندبادی، طبیعت های منجمد را تحریک و افکار کسل را تکان میدهد و کدام دم و نفسی روح را در بدن میدمد و آنرا بصوب فلاح و صلاح آنان، حشر و نشر میکند.

سرزمین ها وسیع است و مناطق دور و موصلات نیز میان شرق و غرب و شمال و جنوب پر زحمت. سرها همه یا بزمین فرو شده و یا ببالا از آسمان ها نگران است و چشم ها پیش روی و پشت سر و چپ و راست را نمینگرد. گوشها شنوایی و دلها رغبتی ندارد و وسوسه ها مسلط شده و خواهشات نیز حاکم است.

آیا کسانی که راجع به ملت ها اندیشه دارند، چه میکنند؟ که زمان کوتاه هست. و باز تلاش های شان از چگونه است که خطر آنرا تهدید میکند. و بچه سبب آرام گرفته اند؟ در حالیکه پیام آوران مرگ، دروازه های شان را میکوبند. من نمیخواهم که بحث را طولانی تر نمایم و یا در محیط وسیع گفتارها رهنمونی کنم، مگر میخواهم که نظر ترا به سببی که جامع همه اسباب و به وسیله ای که محیط بر همه وسایل هست، جلب کنم.

اندیشه را در مورد پیدایش ملتی جولان بده که، پس از هوشیاری به غفلت گرائیده، و پس از قدرت ناتوان گشته و بعد از آقایی ذلیل و پس از بزرگوای بیچاره شده است. همینکه پیشرفت نخستین را توضیح بدهی، موارد ضعف و جرثومه های بیماری را بهتر میتوانی کشف کنی.

درواقع آنچه که آرای یک ملت را جمع کرده و همت افراد را بلند برده و میان آنان پیوند برقرار بوده و ملت را تا مرتبه بالا برد که از فراز آن ملت های دیگر را دیده بانی و با حکمت دقیق خود و مقامی که داشته، بر آنان حکومت میکرد. همان دین بوده که اصول آن ثابت و قواعد آن استوار و شامل همه انواع حکمت ها و باعث الفت و انگیزه محبت و تزکیه نفس و پاکی دلها از کثافات امور پست و خسیسه است. و اندیشه ها را با نور حق و از طمع انوار آن روشن ساخته و متکفل تمام احتیاجات انسان، از اصول تمدن بشری و نگهبان هستی آنست. و پیروان خود را به همه فروغ مدنیت میخواند، و دعوت میکند. پس اگر این شریعت آن باشد، و برای این بمیان آمده و ازین اصول نشأت یافته است. پس نقصانی که ملت را رسیده و از مرتبه ای که به پائین آمده، فقط بواسطه ترک اصول و پشت سر گذاشتن آن بوده است. و هم بواسطه بدعت های بیست که اساساتی ندارد و معتقدان آنرا بجای اصول ثابت گرفته اند و از آنچه دین ارشاد میکند، و بمنظور آن بمیان آمده و یا از آنچه که حکمت الهی آنرا فراهم ساخته اعراض کرده اند. و از دین تنها نام های بیست که بجا مانده و یاد میگردد. و عباراتی است که خوانده میشود. این بدعت ها حجابی است میان ملت و آن حقیقتی که صدای آنرا از باطن خویش احياناً میشنوند، و حس میکنند. پس علاج فوری آن رجوع به اصول دین و پیروی از احکام آن همانند روزگار نخستین است. و رهنمایی عامه مردم به موعظه های مفید آن بکمک پاک دلیها و تهذیب اخلاق و فروزان نگهداشتن آتش غیرت و اتحاد رای و قربانی در راه ملت است.

چونکه نطفه دین در مردم به واسطه وراثت، از روزگاران زیادی باین سو ریشه دارد و دلها به آن آرام میگیرند و در زوایای آن پرتوی از محبت میدرخشد. کسی که به تجدید ملت میپردازد، جز به یک دم گرم، که تأثیر آن بهمه ارواح به کمترین وقت میرسد، نیازی ندارد. همینکه مردم به امور خویش بپردازند و در راه پیروزی گام بردارند و اصول حق دین را نصب العین خود بسازند، دیگر درمانده نمیشوند. چونکه در سیر خود به منتهای کمال انسانی رسیده اند. و کسیکه اصلاح ملتی را که ما حالش را ذکر کردیم، بواسطه دیگری غیر ازین به عهده بگیرد، یقیناً که اشتباه کرده و پایان مرحله را بجای آغاز آن گرفته است. که این چنین قصدی علیه خود وی بکار می رود. و ملت هم بجز زیان چیزی نمیبیند. و به غیر از بدبختی ثمری نمیگیرد.

خواننده تو اگر از گفته من تعجب میکنی که چگونه اصول اساسی دینی که دور از بدعت ها ایجاد شده باشد، میتواند برای ملت ها نیروی وحدت و یک همبستگی اورگانیکی بوجود آورد. و شرف را در زندگی برتر از لذت بسازد. و ملت را به کسب فصایل و گسترش دادن آفاق علم و معارف وا دارد و آنرا به منتهی درجه از مدنیت برساند. من ازین تعجب تو بیشتر در شگفت میشوم.

آیا پراگندگی تاریخ ملت عرب را پیش از ظهور دین با آنهمه وحشت و پراگندگی و ارتکاب مفاسد و زشتی ها بخاطر داری؟ و باز وقتی که دین آمد، چگونه آنرا متحد و نیرومند و مذهب گردانید. و اندیشه ها را تنویر و اخلاق را درست و قضاوت ها را عادلانه ساخت، تا آنجا که بر جهان آقایی کردند و با تدبیر عدل و انصاف حکمروایی نمودند. و پس از آنکه خاطر فرزندان آن از لوازم مدنیت غافل مانده بود، شریعت و آیه های دینی آنرا تنبیه و به طلب فنون گوناگون و به تبحر در آن واداشت که طب بقرط و جالینوس و هندسه اقلیدس و هیئت بطلیموس و حکمت افلاطون و ارسطو را به کشور های خود آوردند که پیش ازین، در زمینه نقشی نداشتند.

و در واقع هر ملتي که در تحت چنين لوايي حکومت ميکند، قدرت و مدنيت خود را تنها مرهون تمسک به اصول دين خویش ميداند.

و گاهي پيدايش ملت مبتني بر دعوت به کشور گشايي و فتح ممالک و تقاضاي حاکميت به شهرهاست. اين دعوت که همت هاي عالي و دوري مردم از پستي ها و داشتن غايه هاي بزرگ و مقاصد شريفه را طالب است اخلاق را مهذب و افکار را استوار ساخته و پس از گذشت زماني از پيدايش اين ملت، به انحطاط دچار شده اند. و ان شاء الله براي بيان اسباب و بيماري هاي آن، فصل خاص و جداگانه را در آخرين شماره اختصاص ميدهيم. و خداوند ما را به راه راست پيروز گرداند.

بقيه دارد